

شرق

روزنامه



بازسازی شاطر گنبد که مربوط به سده ۹ هجری قمری در شهر ساری است، عکس: مهدی محبی‌ویز، میزان

نور نوشت 

تلواسه‌های کرونایی

چراغ، سماور، خرده‌ریز می‌خریم!

طرفم جواب داد: «این‌ها چیه نوشتی؟ مثلا تو نویسنده‌ای!». گفتم: «مکه چیز بدی نوشتم؟» گفت: «چیز بدی که نوشتی؛ ولی یک بار بخون!». متن را نگاه کردم، دیدم ای دل غافل وسط متن، نوشته‌ام «چراغ، سماور، خرده‌ریز منزل می‌خریم. گفتم: «یک دنیا معذرت. تقصیر این کاسه بشقاب‌هاست. هر روز راه‌براه می‌آیند و نوارشان را از توی وانت با صدای بلند بخش می‌کنند. این‌قدر از این پیام‌های ناخواسته و گوش‌ریبا می‌شنوم که ناخودگاه ملکه ذهنم شده». گاهی که در خانه راه می‌روم، با خودم زمزمه می‌کنم: «چراغ، سماور، خرده‌ریز منزل می‌خریم.»

گاهی وقت‌ها بی‌خودی عجله دارم. موقع غذاخوردن، موقع لباس‌پوشیدن، حتی موقع رانندگی. نمی‌دانم علتش چیست. اینکه همیشه از کارها عقبم؛ اینکه هیچ چیز به‌موقع انجام نمی‌شود و تو مجبوری از قبل کارهایت را انجام دهی تا اگر



جابه‌جا شد. آمادگی داشته باشی؛ یا اینکه به قول پائولو کویلیو ما عادت کرده‌ایم به مقصد فکر کنیم. نه خود سفر. به جای آنکه لحظه‌ها را درک کنیم، به آینده چشم داریم. خودم حس می‌کنم آرامش ندارم. ظاهرم آرام است؛ اما درونم ناآرام است. به قول حافظ: «در اندرون من خسته‌دل ندانم کیست/ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست». باید خودم را مهار کنم. باید به خودم افسار بزنم. گاهی باید به خودم بگویم: «هوای ... یواش‌تر. چرا این‌قدر عجله داری؟».

• روزهای کرونا حتما به گریه‌ها هم سخت می‌گذرد. دیروز گریه‌ای که توی حیاط ما زندگی می‌کند، پشت هم میومیو می‌کرد؛ آن‌قدر که میوه‌ای کشیده‌اش دل آدم را به درد می‌آورد. تکه گوشتی برداشتم و رقتم به حیاط. گریه تا من را دید، آمد جلو و بیشتر میو کرد. مقداری غذا را جلویش گذاشتم. توجه نکرد و باز هم میو کرد. تعجب کردم. گریه به طرف اتاقک انباری گوشه حیاط رفت. بعد سر برگرداند و من را نگاه کرد. مثل اینکه با نگاهش می‌خواست چیزی بگوید. بعد رفت و به در بسته انباری پنجه کشید. جلوتر رفتم. صدای میوه‌ای کوچکی از اتاقک انباری می‌آمد. در را هل دادم. دو تا بچه‌گریه کوچولو شکل مادرشان از لای در بیرون آمدند و رفتند طرف مادرشان. گریه خودش را به پایم مالید و به طرف جایی که غذا را گذاشته بودم، رفت. بچه‌ها هم دنبالش رفتند.

روزگار کرونایی

پیشگیری از هدررفتن منابع ملی

نبی‌الله عشقی‌ثانی

به شهر و دیار خود دارند، دست به چنین اقدامات خیرخواهانه و از بودجه شخصی خودشان می‌زنند، امری قابل فهم و طبیعی است.

متأسفانه در کشور اقدامات بدون مطالعه زیادی انجام شده که بعضا خساراتی هم داشته است؛ از جمله چندین فرودگاه که از بودجه دولت و با پیگیری و فشارهای برخی از نمایندگان مجلس با سایر افراد متنفذ در برخی شهرستان‌ها ساخته شده که به دلیل نداشتن مسافر و عدم استقبال مردم اکنون از آن بهره‌برداری نمی‌شود و برای نگهداشت آن هم سالانه بار مالی زیادی بر بودجه دولت تحمیل می‌شود که جای پرسش و بررسی کارشناسی دارد. بدیهی است که مشابه موارد ذکرشده بسیاری؛ تاسیسات و مؤسساتی که بدون یک نیازسنجی کافی به دلیل منافع برخی اشخاص یا حتی از روی خیرخواهی ایجاد شده اما بلااستفاده رها شده‌اند یا استفاده بهینه از آنها نمی‌شود.

باید امیدوار بود به منظور ساماندهی این قبیل اقدامات معیار و ضوابط لازم تدوین شود تا از هدررفتن منابع ملی و حتی منابع شخصی افراد جلوگیری شود.

افلیا عشق بزرگ او بود. هملت وقتی اطمینان یافت مادر و عمو، پدر پادشاه او را به قتل رسانده و سلطنت را غصب کرده‌اند، پدر افلیا را که جاسوس عموی خیانت‌کار بود، به قتل رساند. افلیا با این خبر دیوانه می‌شود و خودکشی می‌کند. هملت ناامید از دنیایی که فراتر از اراده‌اش او را مغیوب و بعد به کام گناه فرو می‌برد، در راهروهای قصر راه می‌رود و تنها به ارزش زیستن در دنیایی با این مختصات می‌اندیشد: «بودن یا نبودن». قرن‌هاست این جمله هملت هر زمان که چالشی بزرگ، چالشی اخلاقی پیش‌روی بشر رخ می‌نماید، یک بار دیگر به یاد آورده می‌شود. سختی روزگار وقتی از حد گذشت «چه باید کرد» تبدیل می‌شود به «بودن یا نبودن»! در روزگار کرونا هم که اوضاع هر روز بیش‌ازپیش‌تور را در تنگنا می‌گذارد، هر روز از این سو و آن سو اخبار مرگ، ابتلا و درد و رنج راحت نمی‌گذارد، وقتی چندین ماه از «چه باید کرد» گذشته، همه راه‌ها رفته و همه توصیه‌ها انجام شده و حالا مانند هملت و بد رفتارات آشفته‌ات می‌کند و مسئولیت اخلاقی در برابر خود و خانواده، همشهریان و به‌ویژه بیماران‌تور را می‌فرساید، «بودن یا نبودن» یک بار دیگر با معنای دیگر مثل اساسی‌ترین سؤال رخ می‌نماید. این بار البته نه به معنای مردن یا زنده بودن؛ بلکه به معنای زندگی کردن یا نکردن! آیا باید غایب شد؟ باید تا آینده‌ای نامعلوم هرگونه حضور اجتماعی را متوقف کرد و در کار و زندگی تنها به فضای مجازی و گفت‌وگوی تلفنی اکتفا کرد؟ چرا نه؟ به‌هرحال معلوم نیست راه ابتلا به کرونا دقیقا چیست. هیچ تضمینی هم نیست که هر ابتلا منجر به



پایک زمانی

نورولولویست

آکادمی

بودن یا نبودن

مرگ نشود. «پس نباید بود»! گاه‌ا ما تصور می‌شود که باید مثل سابق همچنان حضور داشت و فعال بود و خطر مرگ یا بیماری و درد را با درصدی بیشتر پذیرفت؟ چرا نه؟ مگر نه آنکه همه روزی می‌میرند؟ آمار مرگ بر اثر حوادث رانندگی، سقوط آسانسور و... را که نگاهی بیندازید، این چند درصد خطر مرگ رنگ می‌بازد. پس باید «بود»! بی‌تردید راه درست چیزی در میانه است. بازگشایی زندگی تعطیل‌شده بسیار سخت خواهد بود و نه‌تنها این، بلکه تعطیلی، زنجیره‌ای نکبت‌بار از یاس و ناامیدی به بار خواهد آورد. وقتی روشنایی خانه رفت، وقتی لوله آب ترکید، وقتی کودک نزدیک صبح یک بار دیگر تشنج کرد، ترسناک‌ترین لحظه زمانی است که از آن سوزی خط بارها و بارها تنها صدای مقطع بوق به گوش برسد. تو که آن سوزی خط پاسخ می‌دهی، می‌دانی وقتی مرگ از نفس نزدیک‌تر می‌شود، آن‌گاه که زندگی از تمام تعیناتش خلاص می‌شود، بودن و «هستن» خود فضیلتی اخلاقی است. زندگی دوچرخه‌ای است که توقفش معنایی جز سقوط ندارد. وقتی که میهمان ناخوانده کووید۱۹ بی‌قصد رفتن جا خوش کرده است، نه می‌توان زندگی را متوقف کرد و نه می‌توان آن را به حساب نیاورد. بی‌تردید تمام دستورالعمل‌ها، از فاصله‌گذاری تا ماسک و تعطیلی کلیه اجتماعات، رعایت دقیق آنها و تبلیغ رعایت آنها برای همه شرط لازم اخلاقی است؛ اما شرط کافی چالش اخلاقی بزرگ‌تری در برابر همه ماست. یک «بودن یا نبودن» با سطحی دیگر. باید راه‌هایی برای بودن و نبودنی مفید و اخلاقی بیابیم؛ راه‌هایی متفاوت و به تعداد خود ما! دوستی استاد «باستانی‌پاریزی» را سال‌های آخر عمر ایستاده در آستان مجلس ختم آشنایی دیده بود و با ناپختگی پرسیده بود: «استاد چه کاری در دست انتشار دارید؟» و او پاسخ داده بود: «شاهکار امروزم روی پا ایستادن»!

تحلیل

مروری کوتاه بر تاریخ تعامل ایران و چین



امیر احمد مومنی‌ها

پژوهشگر

ایسن روزها درباره قرارداد چین و تبعات آن، حرف و سخن زیاد است. برخی دلواپس‌اند که خدش‌های به استقلال کشورمان وارد می‌شود و عده‌ای هم این همکاری را اقدامی خوب در مصاف با استکبار جهانی تلقی می‌کنند. قدمت روابط ایران و چین به دوره ساسانیان و به بیش از دوهزارو ۶۰۰ سال می‌رسد. تعامل دو کشور از دوره احداث جاده ابریشم، به اوج خود رسید و پس از ظهور اسلام، توسعه زیادی یافت. دوران جدید هم به اوایل قرن بیستم می‌رسد. اوایل قرن بیستم، انقلاب کمونیستی هم‌زمان با انقلاب مشروطیت با متناقض افقاد، انقلابیون دو کشور، روند تحولات اجتماعی یکدیگر را از دور تحت نظر داشتند؛ به ویژه انقلابیون چین، پس از آگاهی از انقلاب مشروطه از آن الهام گرفتند. انقلاب مشروطه، پایه‌های حکومت قاجار را لرزاند و انقلاب ۱۹۱۱ چین، طومار دودمان سلسله چینگ را درهم پیچید. از آن پس، تاریخ دو کشور تقریباً هم‌زمان و به‌صورت یکپارش پیش رفته است.

سال ۱۹۲۰ که چین در اجلاس صلح پاریس مورد تحقیر قدرت‌های غربی واقع شد و پادشاهی قاجار در حال فروپاشی بود، «قرارداد دوستی بین چین و فارس» در رم به امضا رسید و مقرر شد دو کشور سفیر، وزیرمختار و کاردار اعزام کنند، ولی به دلیل ضعف قوای دو کشور و گرفتاری در جنگ‌های داخلی، به اجرا گذاشته نشد و روابط پیش‌رفتی نکرد. در جنگ جهانی دوم، آمریکا در جنگ ضدژاپنی به چین کمک کرد. سال ۱۹۴۲، ایران نیز پس از اشغال توسط نیروهای کشورهای هم‌پیمان، وارد بلوک کشورهای هم‌پیمان آمریکا شد. در ماه سپتامبر ۱۹۴۵، ایران، اداره وزارت مختار خود را دایر کرد ولی این کار به منزله عمل حاکمیت مستقل دو کشور تلقی نشد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، سطح نمایندگی ایران از وزیرمختاری به سفارت ارتقا یافت و سیدعلی نصر، وزیرمختار به سفیری ارتقا یافت. در این دوران که منطق نظامی‌گری در جهان حاکم بود، ایران و چین، نه‌تنها روابط فرهنگی، بلکه روابط سیاسی شان، دچار وقفه و سردرگمی شده بود. پس از تاسیس جمهوری خلق چین، این کشور با شوروی هم‌پیمان شد.

در سال ۱۹۵۰، جنگ کره آغاز و چین با آمریکا وارد جنگ شد. دشمنی آمریکا و شوروی، اختلاف ایدئولوژیک و توجه دو کشور به منافع و حقوق خود، موجبات سوءتفاهم بین دو کشور چین و ایران را فراهم کرد و مانع برقراری روابط بین آنها در آن زمان شد. بنابراین در ۲۲ سال، ایران، جمهوری خلق چین را در رسمیت شناخت و با جزیره تایوان، روابط سیاسی خود را حفظ و با آن سفیر مبادله کرد. در سازمان ملل، ایران همیشه از سیاست آمریکا در جلوگیری از احیای عضویت چین در سازمان ملل، پشتیبانی می‌کرد. در آن زمان، چین و ایران علاوه بر محدودیت در تجارت، تقریباً هیچ رفت‌وآمدی نداشتند. جنگ سرد بین دو قدرت شرق و غرب، ایران و چین را از هم جدا کرده بود.

اواخر قرن بیستم، رژیم شاه، فرصت را غنیمت شمرد و با اعزام اشرف پهلوی به چین در ۱۳ آوریل ۱۹۷۱ و سپس فرستادن فاطمه پهلوی، خواهر دیگر شاه، در روز ۳۰ آوریل همان سال به این کشور، قدم‌های مثبتی

بزرگ، لاجرم باید پشتوانه مردمی یابد.

تکلیف و واقعه

حال دماوند خوب نیست



اسماعیل کهرم

• در خبرها آمده بود که بخشی از کوه دماوند وقف شده است. خبری که البته واکنش‌های زیادی را هم در شبکه‌های اجتماعی ایجاد کرده و حالا همه از آن صحبت می‌کنند. قطعا بای تکذیب‌هایی هم به میان خواهد آمد و ماجرای وقف به همین‌جا ختم نخواهد شد. اما همین خبر بهانه‌ای شد تا درباره وضعیت دماوند و حال و روز آن حتی قبل از خبر وقفی که از صحت و سقمش خبر نداریم، بگویم. اینکه وضعیت دماوند تا اینجای کار چطور بوده که حالا با یک وقف احتمالی به کجا خواهد رسید. سراسیمگی است که انواع گیاهان در آن سبز می‌شوند. به‌ویژه خاستگاه گیاهان دارویی و صنعتی است. کوه سنگی که در ارتفاع چهار هزار متر به بالاست، جزئی از میراث طبیعی کشور است و به ثبت هم رسیده است. من نمی‌دانم این خبری که این روزها درباره وقف‌شدن این قله منحصربه‌فرد و ملی منتشر شده، چقدر درست است و هدف از آن چیست. اما همین خبر هم بهانه‌ای است برای پرداختن به اینکه حال دماوند پیش از این و حتی قبل از انتشار خبر درست یا غلط وقف‌شدن هم چندان مساعد نبود. دست‌درازایی‌ها و بی‌مهری‌هایی که به این قله در این سال‌ها شده موجب شده تا بسیاری از دوستداران طبیعت نگرانی دائمی درباره این قله داشته باشند. مثلا در ایستگاه گوسفندسرا مسجدی ساخته شده که مردم برای عبادت به آنجا می‌روند. نتیجه این تغییر کار بشر در طبیعت دماوند ایجاد گونه‌ای



فرسایش به اسم فرسایش ناودانی شده که بر اثر عبور و مرور مردم ایجاد می‌شود و خاک را فرسوده و گیاهان را لگدمال می‌کند. چند سال پیش یک کوهنورد انگلیسی میهمان من بود که با هم به دماوند رفتیم. چنان از دیدن این کوه شگفت‌زده شد که در توصیف آن می‌گفت اگر این قله را انگلستان بود، دولت از بخش مهمی از آن درآمدهای کشور را تأمین می‌کرد. چیزی که می‌تواند تا این حد برای کشور ما محل درآمذایی و محل رفت‌وآمد کوهنوردها و توریست‌ها باشد نه تنها بدون رسیدگی رها شده که حالا خبرهای نگران‌کننده‌ای از وضعیت آینده آن هم به گوش می‌رسد. یعنی نه تنها از ظرفیت‌های کوه دماوند برای درآمذایی و جذب توریست استفاده نمی‌کنیم که با صعودهای گروهی غیراصولی و هجوم‌های سازمان‌یافته توسط برخی نهاده‌ها به این کوه آن را برای علاقه‌مندان داخلی هم بلااستفاده می‌کنیم. در برخی مواقع سال صعودهای چندهزار نفری و برنامه‌های وسیع گروهی در دماوند برگزار می‌شود که بعد از آن به دلیل فضولات انسانی باقی‌مانده و بوی بدی که در طبیعت ایجاد می‌کنند، نمی‌توان یک ماه تا یک‌ماه‌وَنیم به حوالی دماوند نزدیک شد. این اتفاقات که بیش از این برای دماوند رخ داده این سؤال را ایجاد می‌کند که اولا کدام قسمت دماوند موقوفه اعلام شده و ثانیا هدف از موقوفه اعلام‌شدنش چیست؟ آیا قرار است که چون این اتفاق در ارتفاعات هزارو ۸۰۰ متری تهران رخ داده و اعتراضات ما هم به جایی نرسید، ساختن تأسیسات در ارتفاعات بالای هزارو ۸۰۰ متر از این جهت اشتباه است که به دلیل درتماس‌بودن گیاهان با ابرها پوشش گیاهی منحصربه‌فردی ایجاد می‌شود. جنگل‌هایی که موجب بهبود حیات بشر در شهرها می‌شوند، چراکه به برآورد شده هر هکتار از این جنگل‌های بالای هزارو ۸۰۰ متر هفت‌وَنیم تن ریزگرذ را مهار می‌کند. از این رو چنین تجربه‌هایی در تهران موجب می‌شود ما نگران تکرار چنین وضعیتی برای دماوند باشیم. نگران این باشیم که در آینده شاهد سبزشدن تاسیساتی در این ارتفاعات باشیم و پوشش گیاهی نابود شود. آنچه در مجموع به نظر بنده می‌آید این است که کوه دماوند در حال حاضر نیاز دارد تا در دستبرد بشر خلاص شود تا نسل‌های آینده ایران هم بتوانند از آن بهره ببرند. الان از شش معدن پوکه در دل دماوند روزی ۵۰۰ کامیون پوکه به شهرها اعزام می‌شود. اگر این مسئله ادامه پیدا کند که به نظر ۷۰ هزارو روز دیگر با این سطح از استخراج چنان بلایی بر سر دماوند می‌آید که همه حسرت آن را خواهیم خورد. به هر حال ما همین الان هم کم‌تر به نابودی دماوند بسته‌ایم و چون قدر آن را نمی‌دانیم و آن را ارج نمی‌نهم، در حال ازبین‌بردن آن هستیم.

در جلسه اخیر شبکه ملی تشکل‌های مردم‌نهاد و مؤسسات خیریه حوزه سرطان ایران گفته شد در برخی از شهرستان‌ها خیرین محترم برای تاسیس بیمارستان و مراکز درمانی ساختمان‌هایی را ساخته‌اند و تجهیزات پزشکی مدرنی را خریداری و نصب کرده‌اند که متأسفانه بهره‌برداری کاملی از آن نمی‌شود به‌طوری‌که در برخی موارد بخش‌هایی از این مجموعه‌های بهداشتی و درمانی بلااستفاده باقی مانده یا با درصد بسیار کمی در حال خدمت‌رسانی است. این موضوع در شرایطی به وجود آمده که در مناطق دیگری نیاز بسیار بیشتری به این مجموعه‌های بهداشتی و درمانی وجود دارد و کمبودهای قابل ملاحظه‌ای مشهود است. وضعیت فعلی این تردید را ایجاد کرده است که ضوابط و استانداردهای کافی برای تعیین نیازهای منطقه‌ای و نوع و شرایط این نیازها تعیین نشده یا اگر مقررات و دستورالعمل‌هایی هم تدوین شده، چندان مورد توجه خیرین قرار نگرفته؛ در نتیجه سرمایه ملی بزرگی در کشور بلااستفاده مانده است یا استفاده بهینه از آن نمی‌شود. درحالی‌که در نقاط دیگری از کشور مردم به لحاظ دسترسی به مراکز بهداشت و درمان در

مضیق هستند یا اگر مرکزی هم وجود دارد به لحاظ تجهیزات و لوازم تشخیصی و آزمایشگاهی دارای مشکل هستند. همچنین ملاحظه می‌شود که در برخی شهرستان‌ها تعداد قابل ذکری سمن و مؤسسه خیریه به دلیل دلبستگی خیرین و نیکوکاران شکل گرفته است درحالی‌که در مناطقی دیگر مؤسسه خیریه‌ای وجود ندارد، این موضوع نشان‌دهنده انجام‌نشدن نیازسنجی و عدم اطلاع‌رسانی و توجه اهل خیر و نیکوکاری است. از دستگاه‌های متولی امر خیریه و نیکوکاری انتظار می‌رود برای ساماندهی استقرار و توزیع مناسب مؤسسه‌های خیریه در کشور دست به اقدامات مقتضی بزنند و با اطلاع‌رسانی، هدایت و راهنمایی درست نیکوکاران کوشش کنند تا این قبیل مؤسسه‌ها متناسب با نیاز کشور و با موضوعاتی که ضرورت بیشتری وجود دارد، احداث و تأسیس شود تا همه جامعه به نسبت قابل قبولی از خدمات این بزرگواران بهره‌مند شوند.

نکته قابل توجه این است که اگر خیرینی از روی احساس نیاز و دلسوزی و برای کمک به افشار کم‌درآمد استان و شهر خودشان از روی دلبستگی که